

پرده‌هایی از میان پرده دیداری از رومانی

- ۸ -

مسأله منزل در رومانی کم و بیش در شرف حل شدن است .
از دو سه سال پیش اجازه داده شده که هر کسی بتواند يك خانه - تا حدود معینی وسعت - برای خود به صورت ملكی خریداری کند، و يك زمین کوچک برای کشت و دامداری در اختیار داشته باشد و اینگونه ارفاق ها - برخلاف اصول سوسیالیسم - بهر حال در بعض جمهوری های داخل خود شوروی هم بر حسب موقع و مکان صورت عمل بخود گرفته ، چنانکه فی المثل در قرقیزستان ، يك کشاورز قرقیز حق دارد ۱۵ گوسفند ، يك شتر ، يك گاو و گوساله هایش و يك اسب برای خود داشته باشد ، اما بیش از آن هر چه بدست آید مربوط به اموال عمومی و متعلق به کلخوز است .

در بعض جاهای روسیه ، هر فرد حق ندارد بیش از ۹ متر مربع اطاق برای سکونت خود بگیرد، ولی همانطور که گفتم در رومانی نه تنها موافقت با داشتن منزل شده است، بلکه يك مزرعه (یعنی زمین) خیلی کوچک هم می توان خرید ، اما بطور کلی مردم رومانی کمتر به خرید منزل شخصی دست می زنند به چند دلیل :

- اول آنکه وقتی دولت هزاران آپارتمان ساخته و به نوبت به خواستاران تحویل می دهد ، و در ازاء آن - سابقاً ماهیانه فقط نیم درصد - و اخیراً ده درصد میزان درآمد ماهانه هر کسی را دریافت می کند ، چه دلیلی دارد که آدم پولی را بی جهت صرف خرید خشت و گل کند ؟ فی المثل کسی که هزار تومان حقوق داشته سابقاً ماهیانه فقط پنج تومان و از چندی پیش ماهیانه یکصد تومان بابت حق نشستن يك آپارتمان یا خانه می پردازد. خانه ها و آپارتمان ها را به تناسب تعداد عائله و نوع کار کوچک و بزرگ تقسیم می کنند. اینک اولاً - اما ثانیاً ، میزان درآمدها آنقدرها نیست که بشود يك باره يك منزل یا آپارتمان یا زمین خریداری کرد . حقوقها حد اقل و اکثر برای يك زندگی عادی تکافؤ می کند .

فی المثل يك استاد دانشگاه از دوهزار تا چهار هزار « لی » حقوق می گیرد . هر « لی » حدود ۴ تا ۵ ریال ما قیمت دارد . در مورد مخارج ، مثلاً يك کیلو گلابی حدود ۳۵ لی و هر دانه لیموترش يك لی قیمت دارد . نیم لی بلیط اتوبوس ازین سرشهر تا آن سرشهر است ولی يك دست لباس از ۱۳۰۰ تا ۱۹۰۰ لی و يك یخچال حدود ۲۵۰۰ لی قیمت دارد . اینست که چون حقوقها تا میزان معینی است پس انداز غیر عادی برای خرید های بزرگ کمتر پیش می آید، اینهم ثانیاً .

- ثالث بر اینها آنکه ، آنها که مربوط به نسل اخیر هستند ، خود می دانند که ثبات

و پایداری روزگار تا چه میزان است، آنها به چشم خود دیده اند که مثلاً بیست سال پیش، صاحب کازینوی بندر کنستانترا - که اصلاً یونانی بود - در حالی که شب از سرو رویش طلاهی بارید و مردم مثل ریگ در قدم خانمهای زیبای کازینویش پول می ریختند، فردای همان شب «یک دست به پیش و یک دست به پس»، به طرف یونان «شب گریز» کرد و تازه شکر گزار بود که جان به سلامت برده است. فمن نجا برأسه فقد ریح، دیگر در برابر این حوادث زنده و مسلم، خیلی احمق می خواهد که آدم از شکم و لباس خود بدزد و ببرد و بخواد خشت و گلی روی هم بگذارد.

گفتند: فلانی هیچوقت بی وضو از خانه خارج نشده، ظریفی گفت: معلوم است هنوز سربالائی نشاشیده است!

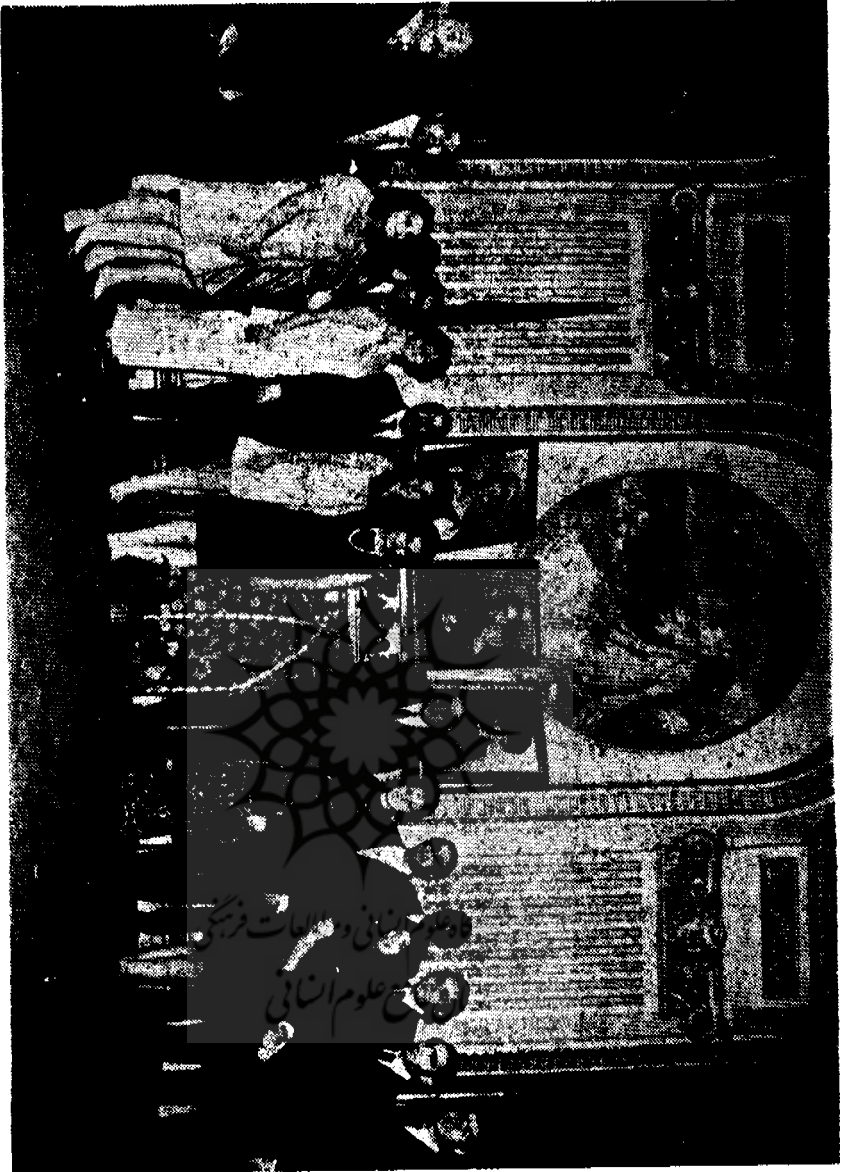
از خدا برگشتگان را کارچندان سخت نیست سخت کار ما بود کز ما خدا برگشته است علاوه بر اینها، چون پیران به طور کلی یک بیمه عمومی دارند و حتی زارعان و دهقانان هم در سرپیری کمک مختصری به آنها می شود، بچه ها هم تا جائی که در کلاس رد نشوند تحصیل مجانی دارند (اگر رد شوند به کارگاهها و کارخانه ها خواهند رفت) و پس از تحصیل هم به کار خواهند پرداخت و دختر و پسر درین امر یکسان هستند، پس، دیگر اینجا همان شعر معروف خودمان مصداق دارد که برای نهادن چه سنگ و چه زر! کتابت را بسا طلا بنویسند راوندی که چه خوش گفته ای: «خزانه وارث بردارد، و زن شوهری دیگر، ارد، و اسب را دیگری داغ نهد، همه تاراج کنند!» (۱)

یکی از دلائل این قوم اینست که ثروت بی شمار مورث حسد و کینه و حقد و بددلی و تجاوز به ناموس و بسیاری از رذائل اخلاقی می شود، و چون آن نبود، اینها هم از میان می رود. بین خود نبود که عرفای ما نیستی را اصل هستی می دانستند، و رفیق راه صوفی را شب خواب نمی رבוד که کیسه ای پول زیر سر داشت، صوفی کیسه را گرفت و در چاه انداخت و گفت: حالا راحت بخواب!

بعد از آن انقلاب بدون خونریزی، و در واقع انقلاب بی رنگ ۱۹۴۸، حزب سرخ در رومانی دایر مدار امور شد و تنها حزب مجاز برای فعالیت سیاسی شناخته شد و طبقاً اصول سوسیالیسم را در کشور برقرار ساخت و هر چه بود از آن دولت شد و مردم تنها وظیفه شان این شد که روزی هشت ساعت کار کنند و حقوقی بگیرند و در انتخابات شرکت کنند و رأی بدهند و دولت هم املاک و کاخها و باغها و گله ها و رگانها و چراگاهها و جنگل ها و هتلها و کازینوها و هر چه بود و نبود همه را «سوسیالیزه» کرد.

این که سوسیالیست ها چه می گویند و چه می خواهند حرفی است که سالها و شاید قرنها در باب آن گفتگو شده است و هر کسی از ظن خود یار این افکار می شود و هنوز هم موافق و مخالف فراوان دارد.

حقیقت آنست که این روزها دنیا برای بشر و بشریت تنگ شده، آن ریخت و پاشها



اعضای سفارت و ایرانیان مقیم رومانی در جشن چهارم آبان
آقای سندسچی سفیر کبیر و خانم در میان جمع و طرفین تصویر شاهنشاه ایستاده اند

و آن دم دستگا ههادیگر امروز برای هیچ کس میسر نیست ، اکثریت عالم را گرسنگان و فقرا تشکیل می دهند ، اینها می گویند که هر چیز در دنیا هست برای همه هست ، و هیچکس حق ندارد به عنوان مالکیت و یا ارث و یا خرید و فروش چیزی داشته باشد ، هر کسی باید کار کند و در ازاء کارش نان بخورد ، هیچ امتیازی جز این برای هیچکس نیست ، فضیلت در مرام سوسیالیسم ، بر «اصلت کار» است . بنا بر این مراتب در کشورهایی که این حرفه‌پیش می آید باید این ضرب المثل قدیمی کرمان را به زبان آورده که می گوید : « خدا به داد مردم

ثروتمند برسد، فقیر می‌تواند گدائی کند! ». ولی در همین اصالت کار خیلی حرفها پیش می‌آید! کمونیسم می‌گوید هدف من اینست که جامعه‌ای به وجود آورم که « طبقات » در آن نباشد، این حرف را اسلام هم در صدر کار خود و هنگام طلوع خود می‌گفت. اما در عمل معلوم شد که ما بدان مقصد عالی نتوانیم رسید.

يك مثل عامیانه بزمن: يك وقتی در دنیا کسانی بودند که می‌توانستند بیشتر شبها «كبك» پلو بخورند. امروز سوسیالیسم عقیده دارد که كبك ها مال همه مردم است و همه می‌توانند كبك پلو بخورند. اما در عمل آیا امکان دارد؟ فی‌المثل ۲۰ میلیون كبك برای ۲۰ میلیون مردم رومانی از کجا باید آورد؟ حزب کمونیست راه چاره را یافته، می‌گوید حال که نمی‌شود همه مردم كبك پلو بخورند، پس هیچکس نباید كبك پلو بخورد! یعنی وقتی امکان ندارد که همه کس از يك چیز بهره بردارند، پس استفاده از آن برای آن جامعه لزوم ندارد. اینست که فی‌المثل سالی هشت نه ماه حتی يك دانه پرتقال در تمام کشور رومانی نمی‌توان یافت، زیرا پرتقال را باید از خارج وارد کنند، و نمی‌شود بیت‌المال عام را صرف خرید اینگونه کالاها کرد.

در واقع کمونیسیم، فقرا را غنی نمی‌کند، بلکه اغنیا را به روز فقرا می‌نشانند. چه عقیده دارد که اجتماع باید پایدار بماند و راز ماندن اجتماع درین است که افراد فدای جمع بشوند. ممکن است ده نفر با خوردن پرتقال در يك کشوری از مرگ نجات یابند، ولی نمی‌شود بخاطر نجات این ده نفر از يك اجتماع را بیرون داد و فی‌المثل از اسرائیل پرتقال وارد کرد. فرد باید فدای جمع شود و دولت مسئول جمع است:

فرشته‌ای که وکیل است بر خیز این باد
چه غم خورد که بمیرد چراغ پیرزنی
نخستین عملی که انقلاب رومانی برای از میان بردن اختلاف طبقاتی بکار برد این بود که درجه اول را از قطارهای مسافری برداشت و همه قطارها فقط درجه اول و دوم - یعنی در واقع دوم و سوم - دارند و هواپیماها هم فاصله میان صندلی‌های لوکس و طبقه ممتاز را برداشتنند و همه - چه درجه توریستی و چه غیر آن - در يك ردیف نشستند. یعنی چون نمی‌توانستند همه را كبك پلو بدهند، گفتند هیچکس كبك پلو نخورد! خودم را که نتوانستم بتو برسانم، ترا بخود خواهم رساند!

هر کس که ادنی شم تاریخ نگاری و تاریخ فهمی داشته باشد، از همان روز نخست در خواهد یافت که این آرزوهای پلائی در هیچ جامعه‌ای صورت عمل قطعی بخود نگرفته و نخواهد گرفت، و کمونیسیم بدون طبقات هم از همان روزهای اول دیکتاتوری پرولتاریا خواهد شد، همچنانکه از «ان اگر مکن عندالله اتقیکم» قرآن نیز نظام فکری «عرب برتر از همه» عصر بنی‌امیه و «والهاشمیه اولی» عصر عباسی پدید آمد و دموکراسی نجیبانه یونان قدیم تبدیل به «تیرانی» (Tyrani) و خودکامگی خاندان پینریسترات گشت. این افکار عالی مترقی وقتی از زیر طاق‌نمای کاخهای با شکوه و سالنهای آراسته می‌گذرند تمییر ماهیت می‌دهند و تنها تا روزگاری به قوت خود باقی هستند که در گوشه کتابخانه‌ها و بر روی حصیر کنار ایوان‌های مدارس مورد بحث وجدل و «دبا» (debat) و دبا گوگ باشند، و گر نه چون به کرسی موقفیت سیاسی عروج کردند، بر آنان همان رود که بر قرآن عبدالملک رفت. عوفی

گوید : « آورده اند که عبدالملك ، قبل از نقل خلافت ، مردی زاهد و پارسا بود و آن روز که خلافت به او رسید مصحف در کنار داشت . چون او را بشارت خلافت دادند ، مصحف فراز کرد (۱) و گفت : بدرود باش که دیگر میان من و تو اتفاق ملاقات نخواهد افتاد ! » (۲) و راست می گفت ، چه يك قلم کار این خلیفه ، بر گماشتن حجاج بن یوسف ثقفی به حکومت عراق بود که روزی که مرد در زندانهای او بروایتی سی تا شصت هزار زندانی شمرده شد که زن و مرد در زندانهای بدون سرپوش با هم می زیستند و اغلب برهنه بودند ، و بسا که زاد و ولد هم کرده بودند !

روزی هم که ورق برگشت و کار از بنی امیه به بنی عباس افتاد ، طبقات دیگر جان گرفتند و تا همین اواخر هم وجود داشتند ، چنانکه فی المثل در يك روزگاری ، سادات ، يك طبقه ممتاز بشمار می رفتند و امتیازاتی داشتند ، صفویه بسیاری از تیول ها را به سادات می بخشیدند ، در همین دوره قاجاریه ، وقتی عین الدوله دستور داد تا سید قندی را چوب بزنند و به فراشا گفت این « پدر لعنتی » را به فلك ببندید ؛ زیرا قند را گران کرده و بجای يك من ۲۵ قران به ۳ قران فروخته بود که جنک روس و ژاپن قند روسی را کمیاب کرده بود . سید قندی در حضور جمع گفت : حضرت والا ، پدر من را نمی شود لعنت کرد زیرا سیداست و از احفاد پیغمبر اسلام ، ولی پدر شما را می شود لعنت کرد ، زیرا نسب به چنگیز می برد ! بیچاره عین الدوله اگر تاریخ خوانده بود می توانست جواب سید قندی را بدهد و بگوید که چگونه باز يك امر مادی به امر معنوی پیوند و گره می خورد ، و همچنانکه گرانی قند ممکن است در صدور فرمان مشروطیت تسریع کند .

این کمونیست های قرن ۲۰ یا به قول سعدی « ملاحظه لعنهم الله علی حده » بی خود نیست که هر امر معنوی را هم يك پایه مادی بر آن قرار می دهند و حتی وقتی به آنها بگوئی که مثلاً فلان تابلو نقاشی که هیچ ارزش مادی از جهت زندگی ندارد چرا قیمتش يك میلیون تومان است ، فوراً زدانف در جواب شما می گوید « برای اینکه يك تابلو نقاشی يك میلیون تومان ارزش پیدا کند ، باید سه هزار نقاش شکست بخورند تا یکی از آن میان استاد مسلم شود ، پس بهر حال برای همین يك تابلو هم جامعه حدود يك میلیون تومان خرج کرده و حالا آنرا بهمان قیمت می فروشد .

اینکه می گه بند بهر حال همیشه يك جای معنویات به مادیات گره می خورد ، و به همین حساب اقتصاد را گاهی زیر ساز اجتماع می دانند ، و عقیده پیدا می کنند که سیاست و اقتصاد و بالاخره تاریخ همه جا پایه پای مادیات و ثروت و پول قدم بر میدارند چندان بی راه نیست .

ما خوانده ایم که ابو مسلم مسلمان پاکدین تنها برای انتقام از خون یحیی بن زید بود که قیام آتشین خود را براه انداخت و خلافت را از بنی امیه به بنی عباس منتقل کرد و عاقبت همان بنی عباس او را به ناجوانمردی کشند که از بیم داشتند . همه اینها امور معنوی است اما يك بار در میان همه اخبار و روایات میخوانیم که « از خزینه یزد جرد آنچه به بیت المال مانده بود جمیع را معاویه در خزینه شام جمع کرده بود ، بالتمام را ابو مسلم متصرف شده به راه خراسان روان

شد ، و آن کثرت مال او را به دست ابو جعفر [منصور] هلاک ساخت ، (۱)

حالا معلوم میشود که چطور سیاه پوشی در عزای یحیی بن زید با خزانن یزدگرد ساسانی گره می خورد. يك مثل دیگر از روزگار خودمان بزمن و امیدوارم که به هیچکس بر نخورد. صفویه وقتی به قدرت مادی رسیدند و شمشیرشان از شیروان تا چابهار و از مرو تا بغداد را می برید ، متوجه شدند که از نظر معنوی هم پشتوانه ای لازم دارند؛ شبی رندی در خواب دید که اجداد شاه اسماعیل از نواده های امام موسی کاظم هستند ، این خواب بازگو شد و پخش شد و خواه ناخواه پذیرفته آمد ، چندانکه تا قبل از خواندن مقاله کسروی به عنوان « صفویه سید نبوده اند » (۲) ما هم به سیادت این قوم موسوی نسب معتقد بودیم . این گره معنوی قرار بود يك جای دیگر هم کارگشا بشود ، توضیح آنکه ، قاجاریه که اصولا خود را از نژاد مغول می دانستند و به چنگیز مفاخرت داشتند متوجه شدند که این استناد در ایران پایگاهی قوی نمی تواند محسوب شود ، يك وقت خواستند خود را سید نشان بدهند ، اما چگونه ؟

بشنویدای دوستان این داستان: در تواریخ نوشتند که نظر به خدماتی که فتحعلی خان قاجار قوانلو - جد بزرگ قاجاریه - برای شاه سلطان حسین صفوی کرده بود « شاه سلطان حسین یکی از جواری خود را - که گرجیه و مسماة به خیر النساء خانم بود - به او بخشید. خان قاجار هم آن جاریه را به استرآباد فرستاد و پس از آنکه خود به استرآباد رفت و با او عزم زفاف کرد، آن زن اظهار نمود که از شاه [شاه سلطان حسین] حمل دارد ! فتحعلی خان او را به منزل میرا ابو جعفر مفیدیه امام جمعه استرآباد فرستاد. میرا ابو جعفر صورت حال به شاه سلطان حسین نوشت. شاه در جواب با خط و مهر خود اظهارات خیر النساء را تصدیق نمود. چندی بعد جاریة گرجیه پسری به دنیا آورد ، اسمش را محمد حسن میرزا گذاردند و این همان محمد حسن خان قاجار پدر آغا محمد خان خواجه معروف است و آغا محمد خان به همین سبب به سادات ، « اخوی » می گفت . بر اساس همین نسبت ، نادر میرزا قاجار در کتاب خود نوشته است « منم بدیع الزمان میرزا ملقب به صاحب اختیار قاجار که به يك واسطه به فتحعلی شاه قاجار می رسم و به سه واسطه به نادر شاه افشار و به پنج واسطه به سلطان حسین صفوی ، عجیب اینست که ابوالملوک فتحعلی شاه قاجار خیال داشت به استناد همین مسأله - که استلحاق زیاد بن ابیه را بخاطر می آورد - ادعای سیادت کند و عمامه صفوی بسر بگذارد و مقدمات آنرا هم فراهم کرده بود، اما يك روز امراء و خوانین قاجار، در حضور او شمشیرها را از کمر گشوده به زمین نهادند و گفتند: ما این سلطنت را به زور این شمشیرها بدست آورده ایم و به تو سپرده ایم ، اگر می خواهی آنرا تحویل مشتی « شال سبز » بدهی ، پس شمشیرها را به کمر آنها ببند ! و بالنتیجه شاه از اعلام رسمی سیادت خودداری کرد ، ولی بهر حال این امر معنوی با امر مادی حکومت قاجار گره خورده بود . (۳) حالا ببینیم این گره معنوی چگونه بدنیال خود يك گره مادی به قضایای مملکت می زند .

۱- سیاست و اقتصاد صفوی ص ۴۶۷ بنقل از بحیره .

۲- در مجلات آینده دکتر امشار، و مجله ادبی یغما .

۳- درین باب رجوع کنید به سیاست و اقتصاد عصر صفوی، تألیف نگارنده ص ۳۴۴ پی بعد.

صارم الدوله فرزند ظل السلطان، يك وقت به حساب اينكه او نوه ناصرالدين شاه واز احفاد صفويه است، خود را وارث صفويه دانست و چون ميدان نقش جهان متعلق به صفويه بوده ادعای مالکيت آنرا کرده و آن را بلوریکه کسی نفهمد به ثبت رسانده بود (مثل حیات داودی که جزیره خارک را بنام خود به ثبت داده بود و تا مدت اعتراض تمام نشد کسی آگاه نبود)، اما برای اينکه برایش مشکل زيادی پيش نياورد آنرا وقف بر مدرسه صارميه کرده بود! يك وقت که شهرداری اصفهان خواست درين ميدان دستکاری کند، مواجه با اعتراض صارم الدوله مالک ميدان شد. قضيه به وزارت کشور رسيد. مرحوم فریدونی به خود من گفت که وزارت کشور مأمور مخصوص برای حل قضيه به اصفهان فرستاد و متوجه شد که کار ثبت تمام شده و ده سال مدت اعتراض آن هم پايان رسیده و در واقع بر طبق قوانين مملکتی ميدان نقش جهان، ملک طلق صارم الدوله است.

بالاخره چون راه چاره ای پيدا نشد، قرار شد که اين ميدان را صارم الدوله ۹ ساله به شهرداری اصفهان اجاره دهد، و شهرداری درازاء مال الاجاره ماهی سيمد تومان به مدرسه صارميه کمک کند، بدین طريق، گره کور سيادت صفويه که بر پيشانی نقش جهان خورده بود گشوده شد!

دولت های سوسيالیستی که تنها حزب کمونیست تکلیف آنها را روشن می کند دنيا را از دریچه اقتصاد و مادیات می بینند و هر مشکلی را می خواهند از طريق آن بگشایند و ماوراء الطبیعه و قضا و قدر خداوندی و عرافت و امثال آن را بکار مملکت راه نمی دهند و صریحاً می گویند که دایر مدار دولتها مسائل مادی است و اگر همه عالم را خدا نگهدارد، دولت را اقتصاد حفظ می کند درست مثل حرف آن معلم شوخ کرمانی ماکه می گفت: « همه چیز را خدا نگاه می دارد و کفش را پیه! » (۱)

اينها عقیده دارند که اگر ثروت ها در دست مردم نباشد، اختلاف طبقات از میان می رود و سفید و سیاه و کوچک و بزرگ يك رنگ می شوند، اما چه باید کرد با اصول حکومت که بهر حال هر چه باشد خود ایجاد کننده يك گروه خاص طبقه ممتاز خواهد شد، و اکنون کمونیستها در عالم شرق طبقه ممتازند.

ایده های کمونیسم هم نتوانست حتی در روزگار اولیه آزمایش خود از قید طبقات برکنار بماند و مسلط شدند بر جامعه آنها کسانی که يك مرد مقتدر برگزیده آنان بود یا يك رهبر قوم نیمه خدای آنها بشمار می رفت و کار بجایی رسيد که روزگاری بجای صحبت از دیالکتیک تنها سخن از استالین بود که مرد آهین بشمار می رفت یا مائو در آسمان زرد و سرخ طلوع کرد و ماهی شد که بر خورشیدهای پشیم برتری و چیرگی گرفت. (۲) و مردم بجای

۱- این حرف را مرحوم عباس صباحی معلم جبر در کلاس می گفت: آن وقت ها که هنوز واکس در دسترس همه نبود کفش ها را با پیه چرب می کردند که چرم آن نشکند.

۲- مائو در لغت چینی به معنی ماه است و برخی عقیده دارند که این کلمه از زبان فارسی و از کلمه « ماه » به آن سرزمین راه یافته است و ظاهراً به واسطه بودائی ها بر بعض سکه های قدیم چینی این کلمه و تصویر ماه نقش بسته است.

آنکه از راه کعبه به خدای رسند ، خود کعبه را پرستیدند .

جای کسی مثل شیخ ابوالقاسم نصرآبادی - مرید شبلی - خالی ! لابد شنیده اید که ، وقتی او را دیدند پاره ای آتش بر کف نهاده می‌دوید. گفتند: تا کجا؟ گفت می‌دوم تا آتش در کعبه زخم ، باشد که خلق از کعبه با خدای کعبه پردازند !

خروشچف یکی از کسانی بود که آتش درین کعبه زد و اعلام داشت - البته پس از مرگ استالین نه در حیات او ، زیرا شجاعت شیخ ابوالقاسم را نداشت - آری خروشچف اعلام داشت که « اشاعهٔ فردپرستی و دیکتاتوری شخصی - بجای دیکتاتوری پرولتاریا بدعت نابخشدنی استالین در مذهب سوسیالیسم بشمار می‌رود ، و کلیهٔ خلاف‌کاریهای وی ، همه ناشی از آنست. استالینیزم نشان داد که هر کجا حکومت « یک حزبی » به‌عنوان لازمه و شرط اساسی سوسیالیزم معرفی شود ، تمام اجتماع به سوی یک « بن بست » سوق داده خواهد شد . . . » (۱)

درینجا یاد آن حرف معلم کرمانی می‌افتم که وقتی صحبت تعطیلات دوماه و نیم تابستان ۱۵ روز فروردین می‌شد می‌گفت : « معلمی خوب‌کاری است ، بشرط اینکه آدم سرکلاس نرود » . حالا میشود گفت : سوسیالیسم هم خوب فکری است ، بشرط اینکه حزب کمونیست مجری آن نباشد ! و باز به همان شکل نیم مردهٔ دموکراسی غربی قانع شد و قول چرچیل را قبول کرد ، که « دموکراسی بدترین شکل حکومت است جز آن شکل‌هایی که تاکنون دنیا شناخته و به آن عمل کرده است » ! (۲)

علاوه بر آن همانطور که درصدر این یادداشتها گفته‌ام ، برای یک خارجی در مدت کوتاه ، شناخت همه جوانب زندگی مادی و معنوی یک ملت امکان ندارد ، و بهر حال همه آنچه را من نوشته و گفته‌ام باید با قید احتیاط تلفی کرد .

۱- از کتاب دیباچه ای بر رهبری ، ناصرالدین صاحب‌الزمانی .

۲- لابد آقای یوان سفتا Ioan Sfeta وابستهٔ فهمیده و خلیق فرهنگی سفارت رومانی مرا به نمک‌شناسی نسبت خواهد داد و خواهد گفت فلانی مثل کبوترهای حرم کاظمین شده است که دانه‌های حرم جوادین را می‌خورند و خاک باغچه‌های اطراف قبر ابوحنیفه را کود می‌دهند ولی لابد متوجه می‌شوند که درینجا گفتگو از بعض مسائل است که نه هنوز حل شده و نه امکان حل شدن آن درین روزگاران هست .

عبدالکریم حکمت یغمائی

رباعی

آویخت دلم برشتهٔ سیوسیش

داغ دلم افکند شر در رویش

افتاد مرا نذر شبی در سوسیش

نوشید چو از خون دلم جامی چند